



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۶۹

هست کسی صافی و زیبانظر
تا بکند جانب بالا نظر؟

هست کسی پاک از این آب و گل
تا بکند جانب دریا نظر؟

پا بنهد بر کمر کوه قاف^(۱)
تا بزند بر پر عنقا^(۲) نظر؟

تا که نظر مست شود ز آفتاب؟
تا بشود بی‌سر و بی‌پا نظر؟

هست کسی را مدد از نور عشق
تا فتدش جمله بدان جا نظر؟

آب هم از آب مصفا شود
هم ز نظر یابد بینا نظر

جمله نظر شو که به درگاه حق
راه نیابد مگر الا نظر

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۳۷

رو سرافیلی شو اندر امتیاز
در دمنده روح و مست و مست‌ساز

مست را چون دل مزاح^(۱) اندیشه شد
این ندانم و آن ندانم پیشه شد

این ندانم و آن ندانم بهر چیست؟
تا بگویی آنکه می‌دانیم کیست

نفی بهر ثبت باشد در سخن
نفی بگذار و ز ثبت آغاز کن

نیست این و نیست آن هین و اگذار
آنکه آن هست است آن را پیش آر

نفی بگذار و همان هستی پرست
این در آموز ای پدر زان ترک مست

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۴۳

استدعاء امیر ترک مخمور مطرب را به وقت صبح (۴) و تفسیر این حدیث کی ان الله تعالى شراباً أعدّه لأوليائه إذا شربوا سكرُوا و إذا سكرُوا طابوا إلى آخر الحديث (همانا خداوند متعال را شرابی است که برای انسانهای بیدار از خواب فکر، اولیا، فراهم آورده است هر گاه از آن نوشند، مست شوند و چون مست شوند نکو حال شوند... تا پایان حدیث).

می در خم اسرار بدان می‌جوشد
تا هر که مجرد است از آن می نوشد

قال الله تعالى: إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ

این می که تو می خوری حرام است
ما می نخوریم جز حلالی

جهد کن تا ز نیست هست شوی
وز شراب خدای مست شوی

أَعْجَمِي تُرْكِي سَحَرِ آگاه شد (۵)
وز خُمار خمر مطرب خواه شد

مطرب جان مونس مستان بود
نقل و قوت و قُوت مست آن بود

مطرب ایشان را سوی مستی کشید
باز مستی از دم مطرب چشید

آن شراب حق بدان مطرب برد
وین شراب تن از این مطرب چرَد

هر دو گر یک نام دارد در سخن
لیک شَتان (۶) این حَسَن تا آن حسن

اشتباهی هست لفظی در بیان
لیک خود کو آسمان تا ریسمان؟

اشتراک لفظ دایم رهن است
اشتراک گبر^(۸) و مؤمن در تن است

جسم ها چون کوزه‌های بسته‌سر
تا که در هر کوزه چه بود؟ آن نگر

کوزه آن تن پر از آب حیات
کوزه این تن پر از زهر ممات^(۹)

گر به مظروفش^(۱۰) نظر داری شهی
ور به ظرفش بنگری تو گمرهی

لفظ را مانده این جسم دان
معنیش را در درون مانند جان

دیده تن دایما تن‌بین بود
دیده جان جان پر فن‌بین بود

پس ز نقش لفظهای مثنوی
صورتی ضال^(۱۱) است و هادی معنوی

در نبی^(۱۲) فرمود کین قرآن ز دل
هادی بعضی و بعضی را مُضِل^(۱۳)

الله الله چونکه عارف گفت: می
پیش عارف کی بود معدوم^(۱۴) شی؟

فهم تو چون باده شیطان بود
کی ترا وهم می رحمان بود؟

این دو انبازند مطرب با شراب
این بدان و آن بدین آرد شتاب

پُرخُماران از دم مطرب چَرند
مُطربانشان سوی میخانه بَرند

آن سر میدان و این پایان اوست
دل شده چون گوی در چوگان اوست

در سر آنچه هست گوش آنجا رود
در سر ار صَفر است آن سودا شود

بعد از آن این دو به بی هوشی روند
والد و مولود آنجا یک شوند

چونکه کردند آشتی شادی و درد
مطربان را تُرک ما بیدار کرد

مطرب آغازید بیتی خوابناک
که اَنْلِنِی الْکَاسَ یا مَنْ لَا اَرَاکَ

(ای کسی که تو را نمی بینم،
جامی لبریز به من بده.)

اَنْتَ وَجْهَی، لَا عَجَبَ اَنْ لَا اَرَاهُ
غَايَةُ الْقُرْبِ حِجَابُ الْاَشْتِیَاهُ

(تو حقیقت منی و تعجبی نیست که
او را نبینم، زیرا غایت قرب، حجاب
اشتباه و خطای من شده است.)

اَنْتَ عَقْلَی لَا عَجَبَ اِنْ لَمْ اَرَکَ
مِنْ وَفُورِ الْاِلْتِبَاسِ الْمُشْتَبَکِ

(تو عقل منی، اگر من تو را از کثرت
اشتهااتِ تودرتو و درهم پیچیده،
نبینم جای هیچ تعجبی نیست.)

جِئْتَ أَقْرَبَ أَنْتَ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ
كَمْ أَقْلٌ يَا يَا نِدَاءٌ لِلْبُعِيدِ

(تو از رگ گردنم به من نزدیکتری.
تا کی در خطاب به تو بگویم: «یا»
چرا که حرف ندای «یا» برای
خواندن شخص از مسافتی
دور است.)

بَلْ أَغَالِطُهُمْ أُنَادِي فِي الْقِفَارِ
كَيْ أَكُتِّمَ مَنْ مَعِيَ مِمَّنْ أَغَارِ

(بلکه مردم ناهل را به اشتباه می اندازم
و در بیابان ها (عمداً) تو را صدا می کنم
تا آن کسی را که بدو غیرت می ورزم از
نگاه ناهلان پنهان سازم.)

(۱) قاف: در افسانه ها، کوهی که می پنداشتند سیمرغ بر فراز آن آشیانه داشته، سرتاسر جهان، کران تا کران

(۲) عنقا: سیمرغ، مرغی افسانه ای که مظهر عزلت یا نایابی است.

(۳) مزاح: شوخی

(۴) صبوح: صبحگاه، شراب بامدادی

(۵) آگاه شد: در اینجا یعنی بهوش آمد، از مستی خارج شد.

(۶) شَتَّان: اسم فعل عربی است به معنی بَعْدَ (دور است) و أَفْتَرَقَ (جداست)

(۷) کُفِّرَ: کافر

(۸) مَمَات: مرگ

(۹) مَظْرُوف: چیزی که در ظرف گذاشته شده، محتوای ظرف

(۱۰) ضال: گمراه، در اینجا به معنی گمراه کننده است.

(۱۱) نُبِی: قرآن کریم

(۱۲) مُضِل: گمراه کننده، اسم فاعل از مصدر إضلال.

(۱۳) معدوم: نیست شده، نیست و نابود، گم شده.